



به نام کردگار

- ۱- به نام آفریننده جهان هستی [سخنم را آغاز می‌کنم] که انسان را از مشتی خاک آفرید.
- ۲- خدایا، احسان و بخشش خود را با ما همراه کن و با لطف و مهربانی به ما توجهی کن.
- ۳- تو روزی دهنده هر موجود آشکار و پنهان و آفریننده همه موجودات هستی.
- ۴- چه خوش است که دهان و زبان من از تو گویا شده‌است و تمام آشکار و پنهان وجودم تو هستی.
- ۵- وقتی هنگام بهار آشکار می‌شوی، حقیقتاً چهره خود را نشان می‌دهی (تجلی زیبایی خداوند در پدیده‌های جهان هستی)
- ۶- وقتی پرتو چهره‌ات را بر روی زمین می‌اندازی، تصویرهای شگفت‌آوری به وجود می‌آوری.
- ۷- گل از شوق تو در بهار شکوفا می‌شود به همین دلیل رنگ‌های فراوان دارد. (عشق به خداوند سبب زیبایی تمام پدیده‌های آفرینش می‌شود)
- ۸- هرگونه که تو را وصف کنم، تو بیشتر از آن هستی و یقیناً می‌دانم که جوهره و اصل هر جان هستی.
- ۹- خدایا، من هیچ چیز نمی‌دانم؛ تنها تو می‌دانی آن چه را که می‌خواهی. (دانای مطلق بودن خدا)



چشمه

درس یکم

- ۱- چشمه‌ای، غرّش کنان، با خودنمایی و شتابان از سنگی جدا شد.
- ۲- گاهی با خشم و خروش و گاهی مانند تیری که به سوی هدف می‌رود، با شتاب و سرعت حرکت می‌کرد.
- ۳- چشمه گفت: من در میدان طبیعت، بی‌نظیرم و سرور گل‌ها و گیاهان دشت هستم. (خودخواهی و غرور)
- ۴- وقتی جاری می‌شوم، سبزه در آغوشم قرار می‌گیرد و بر سر و دوش من بوسه می‌زند. (ابراز علاقه و محبت می‌کند)
- ۵- وقتی موج‌ها را کنار می‌زنم (صاف و آرام می‌شوم) ماه، چهره خود را در من می‌بیند.
- ۶- قطره باران که بر روی زمین می‌افتد، باعث روییدن گل‌ها و گیاهان بسیار زیبا و ارزشمند می‌شود.
- ۷- زمانی که قطره باران در انتهای راهش به من می‌رسد، شرمند می‌شود. (فخر فروشی)
- ۸- ابر، باران را از من به دست آورد و زیبایی باغ (گل‌ها و گیاهان) به خاطر وجود من است. (غرور و خودخواهی)
- ۹- گل که آن همه زیبایی و شایستگی دارد، زندگی‌اش را از روشنی وجود من گرفته‌است. (فخر فروشی)
- ۱۰- در زیر این آسمان آبی، کسی نمی‌تواند با من برابری کند. (خود بزرگ‌بینی)
- ۱۱- به همین روش، آن چشمه مغرور و خودخواه روان شد. همین‌که از مبدأ و محل جوشش خود کمی دور شد،
- ۱۲- دریای خروشان را دید که موج‌های جوشان آن، شگفت‌انگیز و ترسناک بود.
- ۱۳- صدای امواج خروشان دریا به آسمان می‌رسید و بسیار وحشتناک و ترسناک بود.
- ۱۴- دریا درست مانند زلزله‌ای بود که تنش را بر تن ساحل تکیه داده‌بود. (بیان قدرت و شکوه)
- ۱۵- وقتی چشمه کوچک به آن جا رسید و آن همه غوغا و عظمت دریا را دید،
- ۱۶- خواست که خود را از آن مکان خطرناک کنار بکشد و از حادثه نجات دهد. (ترسیدن و عقب‌نشینی کردن)
- ۱۷- اما چنان شگفت‌زده و ساکت ماند که با آن همه خوش‌سخنی، مشغول گوش دادن به صدای دریا شد. (سکوت از سر حیرت)



قلمرو زبانی

- ۱- همسری: در بیت درس به معنای «رقابت، برابری» و امروزه به معنای «زناشویی، ازدواج» است. راست: در بیت درس به معنای «عیناً، درست» و امروزه به معنای «طرف راست، سخن درست» است.
- ۲- چشمه‌ای غلغله‌زن، چهره‌نما و تیزپا از سنگی جدا گشت.
نهاد / قید / قید / قید / متمم / مسند / فعل

قلمرو ادبی

- ۱- بیت اول: تشخیص: ماه («داشتن رخ» و «دیدن») / چشمه: («داشتن مو» و «گشودن مو») / مراعات نظیر: رخ، مو، سر
- بیت دوم: تشخیص و کنایه (کف به دهان آوردن چشمه) / تشبیه: چشمه چون صدف و چشمه چون تیر / جناس: هدف و صدف
- ۲- نماد انسان‌های مغرور و پرهیاهو و خودشیفته
- ۳- شیرین‌سخنی در مصراع: کز همه شیرین‌سخنی گوش ماند.
- ۴- گهر: مجاز از سبزه، گل و گیاه / پرده نیلوفری: مجاز از آسمان

قلمرو فکری

- ۱- چشمه با دیدن عظمت دریا، حیرت‌زده شد و به حقارت و کوچکی خود در برابر دریا پی‌برد و سکوت کرد.
- ۲- صدای امواج خروشان دریا به آسمان می‌رسید و بسیار وحشتناک و ترسناک بود.
- ۳- در شعر سعدی، قطره باران در مقابل عظمت دریا، فروتنی می‌کند و چون خودش را پست و بی‌ارزش می‌بیند، به مقام ارزشمند می‌رسد؛ اما در شعر نیما، چشمه مغرور است و خودش را برتر از دیگران می‌بیند و زمانی که با دریای طوفانی و سهمگین روبه‌رو می‌شود مبهوت و حیران می‌ماند و چاره‌ای جز سکوت و تسلیم شدن ندارد.
- ۴- دریا، چون باشکوه و باعظمت است.



خلاصه دانش‌ها

گنج حکمت

- * تا راست، تمام نشده، دروغ نگویم.
- تا وقتی که می‌توان حرف راست گفت، دروغ نمی‌گوییم. (دعوت به راستگویی)
- * تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم.
- تا زمانی که مال پاک و حلال وجود دارد، مال حرام نمی‌خورم. (دوری از حرام)
- * تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم.
- تا وقتی که خودم عیب دارم و گناه می‌کنم، به دنبال عیب مردم نمی‌روم. (دوری از عیب و گناه)
- * تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم: تا زمانی که خداوند به بندگان روزی می‌رساند، از دیگری چیزی طلب نمی‌کنم. (تکیه به رزاق بودن خداوند / بی‌نیازی از خلق)
- * تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم: تا زمانی که وارد بهشت نشده‌ام، از خواسته‌های نفسانی و شیطان پیروی نمی‌کنم. (دوری از هوای نفس و فریب شیطان تا پایان عمر)
- * از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است.
- از حقیقت علم و حکمت بهره‌مند شده‌است.

از آموختن، ننگ مدار

درس دوم

- * تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده باش.
- تا می توانی، خوبی کردن را ترک نکن و خود را خوب و نیکوکار به مردم نشان بده و وقتی خود را این گونه نشان دادی، خلاف آن رفتار نکن. (نیکوکاری در ظاهر و باطن)
- * به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی؛ و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد.
- آن چه که بر زبان می گویی، در دل جور دیگر نباش (دل و زبانت را یکی کن) تا دورو و ریاکار نباشی؛ و در هر کاری به عدالت رفتار کن؛ زیرا هر کس در کار خود به عدالت و انصاف رفتار کند، (و خود را مورد محاسبه قرار دهد) از داوری و قضاوت دیگران بی نیاز است. (معادل: «کلاه خود را قاضی کردن»)
- * و اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد، و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن. اگر غمگین یا شاد هستی، آن را به کسی بگو که به فکر غم و شادی تو باشد. (غمخوار تو باشد) و نشانه های غم و شادی را پیش مردم ظاهر نکن. (آن ها را از وضع درونی خودت آگاه نکن)
- * و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این فعل کودکان باشد.
- و با هر اتفاق خوب یا بد، زود خوشحال و ناراحت نشو زیرا این کار، رفتار کودکانه است.
- * بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.
- سعی کن که برای هر چیز ناممکن و بی اصل و اساسی، دگرگون و برآشفته نشوی زیرا انسان های بزرگ برای هر درستی و نادرستی خشمگین نمی شوند. (دعوت به آرامش روانی و ثبات در رفتار)
- * و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمر، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.
- و هر شادی که پایانش غم و اندوه باشد، آن را شادی به حساب نیاور؛ و هنگام ناامیدی، امیدت را بیشتر کن و ناامیدی را به امیدواری وابسته بدان و امیدواری را به ناامیدی.
- هم مفهوم با: کاری که نه زو امید داری باشد سبب امیدواری
- * رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن.
- رنج و زحمت هیچ کس را تباه نکن (نادیده بگیر) و به شایستگی قدردان خوبی و محبت همه باش؛ به ویژه با خویشاوندان خود هر قدر که می توانی با آن ها به خوبی رفتار کن.
- * و پیران قبیله خویش را حرمت دار، ولیکن به ایشان موعظ مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید؛ و به بزرگان قبیلهات احترام بگذار اما شیفته آن ها نباش تا همان گونه که دانش و فضیلت آن ها را می بینی، عیب آن ها را هم بتوانی ببینی.
- * و اگر از بیگانه ناایمن شوی، زود به مقدار ناایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.
- و اگر از افراد غریبه احساس خطر و ناامنی کردی، فوراً به اندازه همان احساس خطر، خودت را از او در امان نگه دار.
- (عاقبت اندیشی و احتیاط) و از یادگیری خجالت نکش تا از شرمندگی و رسوایی نادانی نجات پیدا کنی. (تأکید بر یادگیری)